

مروری بر مبانی فلسفی، ویژگی‌ها، و روش‌های پژوهش کیفی

یاسمین عابدینی

دانشجوی دکتری روان‌شناسی تربیتی دانشگاه تهران

چکیده:

در سال‌های اخیر، پژوهش‌های کیفی یا آنچه تحت عنوان مطالعات کیفی شناخته شده‌اند به طور فزاینده‌ای در تحقیقات مربوط به علوم اجتماعی، روان‌شناسی تربیتی، روان‌شناسی بالینی و آموزش و پرورش شایع شده‌اند. به دلیل اینکه در تحلیل داده‌های کیفی از فنون مختلفی که مبتنی بر دیدگاه‌های نظری مختلفی هستند استفاده می‌شود، ارائه تعریفی دقیق و مشخص از پژوهش کیفی تا حدودی مشکل است. با این حال، ویژگی‌های کلی پژوهش‌های کیفی عبارتند از: تأکید بر اکتشاف و توصیف، عدم استفاده از نمونه‌گیری تصادفی و انتخاب نمونه بر اساس هدف پژوهش، تأکید بر مطالعه پدیده‌ها در بافت طبیعی آنها، در نظر گرفتن پژوهشگر به عنوان یکی از ابزارهای پژوهش، ارائه داده‌ها به صورت کلمات، اعمال یا تصاویر، تحلیل داده‌ها به صورت استقرایی و در حین انجام پژوهش، گزارش توصیفی و داستان گونه از نتایج پژوهش، تحلیل و بررسی عمقی و همه جانبه یک مورد، تأکید بر نقش معناهای شخصی، و جز آن. روش‌های مختلف و مهم پژوهش کیفی عبارتند از: پژوهش‌های قوم‌نگاری، نظریه مینا یا مبتنی بر داده‌ها، تحلیل مکالمه، تحلیل گفتمان، و تحلیل داستان. در مقاله حاضر ضمن تعریف پژوهش کیفی، به بررسی مبانی فلسفی و زیربنای نظری آن مروری داشته و سپس به طور اجمالی روش‌های مختلف پژوهش کیفی معرفی خواهند شد.

کلید واژه‌ها: پژوهش کیفی. هرمنوتیک. پدیدارشناسی. قوم‌نگاری. تحلیل مکالمه. تحلیل گفتمان. تحلیل داستان. نظریه مینا.

مقدمه

پاسخ به این پرسش که هدف از انجام پژوهش کیفی در علوم مختلف چیست، کمک زیادی به تعریف پژوهش کیفی می‌کند. به طور کلی، هدف از انجام هر پژوهشی افزایش دانش^۱، معرفت و شناخت است. اما منظور از دانش یا شناخت چیست و چه نوع شناخت یا دانشی از طریق انجام پژوهش کیفی حاصل می‌شود؟ روش‌های پژوهش کیفی به ایجاد و شکل‌گیری نوع خاصی از دانش درباره جهان منجر می‌شوند که کاملاً متفاوت با دانش و شناخت ایجاد شده از طریق دیگر روش‌های پژوهش است. به طور خلاصه، می‌توان گفت که ماهیت پژوهش کیفی به شرح زیر است: هدف اولیه پژوهش کیفی افزایش درک و فهم ما از این موضوع است که جهان چگونه ساخته شده است، این مفهوم که «جهان ساخته شده است» به این معناست که ما در جهان ارتباطات، شخصی و اجتماعی زندگی می‌کنیم که بسیار پیچیده است و می‌توان از دیدگاه‌ها و چهارچوب‌های مختلفی به آن نگریم. وقایع اجتماعی می‌توانند به صورت‌های مختلفی ساخته شوند. ما واقعیت‌ها و جهان را از طریق سخن گفتن (داستان‌ها، مکالمات)، از طریق اعمال، نظام‌های معنایی، حافظه، آداب، سنن، تشریفات و شعائر، و نهادهایی که شکل گرفته‌اند و از طریق روش‌های شکل‌گیری جهان مادی و فیزیکی می‌شناسیم. روش‌های کیفی مختلفی که ابداع شده‌اند، همه در جست و جوی فهم این نکته‌اند که جهان چگونه ساخته شده است، اما هر یک از این روش‌ها، بخش کوچکی از این تکلیف را بر عهده دارد. به طور مثال، روش‌های کیفی نظریه‌مبنای^۲ و پدیدارشناسی^۳ تا حد زیادی بر معناهایی که افراد از طریق آنها واقعیت‌ها و حقایق را برای خود می‌سازند تأکید می‌کنند؛ قوم‌نگاری^۴ با طریقه‌ای که جهان از طریق اعمالی نظیر سنن و رسوم و اعمال اجتماعی ساخته می‌شود، مرتبط است؛ روش‌های تحلیل گفتمان، مکالمه، و داستان عمدتاً به عنوان روش‌های معنادهی به این‌که چگونه واقعیت‌ها با استفاده از

1. knowledge

2. Grounded theory

3. Phenomenology

4. Ethnography

سخن گفتن و توانایی‌های زبانی ساخته می‌شوند، طرح‌ریزی شده‌اند و پژوهش‌های هرمنوتیک^۱ که مبتنی بر علم تأویل است در جست و جوی افق‌های معنایی فرهنگی و تاریخی آشکاری است که جهان از طریق آنها تجربه می‌شود. در واقع، هدف‌های عمده انجام پژوهش‌های کیفی "شناخت پیدا کردن" و "شناساگر" بودن است. به بیان دیگر، پژوهش کیفی فرایندی از پژوهش دقیق و عمیق در مورد ابعاد دنیای اجتماعی است که به شکل‌گیری بیانات شفاهی یا چارچوب‌های مفهومی که روش‌های جدیدی برای فهم و درک جهان ایجاد می‌کند، می‌انجامد. اساساً پژوهش‌های کیفی می‌توانند اشکال جدیدی از شناخت و دانش را در سه حوزه ایجاد کنند. اولین حوزه شامل شناخت دیگری است، دومین حوزه توسعه شناخت از پدیده‌هاست، و سومین حوزه شامل شکل‌گیری شناخت عمیق و تأملی است. از سوی دیگر، این اندیشه که افراد، خود واقعیت‌ها را می‌سازند و می‌شناسند، اندیشه‌ای نهفته در پژوهش کیفی است، پژوهش کیفی به معنای گسترده، پژوهشی انسان‌گراست و همچون سایر رشته‌های انسان‌گرا، متکی بر این اندیشه است که افراد هم به طور انفرادی و هم به طور جمعی یعنی از طریق هم‌ساختی^۲ جهانی را که در آن زندگی می‌کنند می‌سازند و نسبت به آن احساس مسئولیت دارند و می‌توانند آزادانه دست به انتخاب بزنند و جهان واقعیت‌ها را به‌طور متفاوتی بسازند و به آن معنا ببخشند.

تنوع و گوناگونی پژوهش کیفی

پژوهش کیفی رویکرد یا روشی منفرد و یگانه نیست. یکی از ویژگی‌های متمایزکننده پژوهش کیفی وجود طرح‌های پیچیده‌ای از سنت‌ها و روش‌های مختلف است. روش‌های زیادی برای انجام پژوهش کیفی وجود دارد که نظریه مینا، تحلیل محتوی^۳، تحلیل داستان^۴، مشاهده مشارکتی، روش‌های قوم‌نگاری، تحلیل‌های

1. Hermeneutic

2. Coconstruction

3. content analysis

فمینیستی، و پدیدارشناسی از آن جمله‌اند. این رویکردها فقط بعضی از گزینه‌های موجود در پژوهش کیفی هستند که رایج و شایع‌اند. اخیراً دنزین و لینکولن^۵ (۱۹۹۴α) در کتابی با عنوان «راهنمای پژوهش‌های کیفی» که در آن رویکردهای مختلف به پژوهش کیفی را مورد بررسی قرار داده‌اند، به پنج مرحله متمایز در شکل‌گیری پژوهش کیفی اشاره کرده‌اند که عبارتند از:

۱. دوره یا مرحله سنتی. این دوره در اوایل سال‌های دهه ۱۹۰۰ شروع و تا دهه ۱۹۴۰ ادامه یافته است. مطالعات کیفی انجام شده در این دوره عمدتاً شامل مطالعات و کارهای میدانی انسان‌شناختی یا مطالعاتی در زمینه بررسی و مطالعه افراد قبیله‌ای و بومی نظیر مطالعه مالینوسکی^۶ از جزیره‌های تروی‌یاند یا مطالعه مشهور مارگارت مید^۷ و گرگوری باتسون^۸ است. این محققان معتقدند که توانسته‌اند از طریق به‌کارگیری روش پژوهشی خود به حقیقتی عینی و اثبات‌پذیر دست یابند.

۲. دوره نوگرایی یا تجدیدگرایی^۹. دومین مرحله در تاریخ پژوهش‌های کیفی در سال‌های پس از جنگ جهانی شروع و تا دهه ۱۹۷۰ ادامه یافته است، اگر چه عملاً روش‌های معرفی شده در این مرحله بر مطالعات اخیر نیز تأثیر گذاشته است. این مرحله از طریق تلاش برای رسمیت بخشیدن به روش‌شناسی پژوهش‌های کیفی مشخص می‌شود. این کار با استفاده از انتشار کتاب‌های روش‌شناسی استاندارد شده در مورد استفاده از روش‌ها و فنون مختلف در مطالعات نظریه‌مبنای پدیدارشناسی و قوم‌نگاری انجام می‌گرفت. در این سال‌ها محققان کیفی سعی داشتند تا اثبات کنند که پژوهش‌های کیفی دارای اعتبار، روایی، و دقت است. دنزین و لینکولن (۱۹۹۴α) این دوره را به عنوان دوره طلایی پژوهش کیفی معرفی کرده‌اند.

4. narrative

5. Denzin & Lincoln

6. Malinowski

7. Mead

8. Bateson

9. Moodernist

۳. دوره انواع ابهام‌ها^۱. با شروع دوره سوم پژوهش‌های کیفی (۱۹۸۶-۱۹۷۰) پژوهشگرانی که در این حوزه کار کرده‌اند ذخایر گسترده‌ای از پارادایم‌ها، روش‌ها، راهبردها، و فنون را در دسترس داشتند. دنزین و لینکولن (۱۹۹۴α)، به معرفی دو کتاب از گیرتز^۲ تحت عنوان "تفسیر فرهنگ‌ها" (۱۹۷۳) و "شناخت مکانی" (۱۹۸۳) پرداخته‌اند. گیرتز در این کتاب‌ها به تعریف این دوره پرداخته و تفسیرهای استواری را مبنی بر این که در برخی فرهنگ‌ها تمایز میان علوم اجتماعی و علوم انسانی^۳ محو شده است مطرح کرده است. وی اعتقاد دارد که هم علوم انسانی و هم علوم اجتماعی می‌توانند مرتبط با تعبیر و تفسیرهای هرمنوتیک از متون مدنظر قرار گیرند و پژوهشگران به استفاده از گزارش‌های کیفی مبتنی بر هرمنوتیک در پژوهش‌های خود بپردازند. از طرفی انتشار تعداد رو به افزایشی از مجلات تخصصی کیفی این امکان را برای پژوهشگران فراهم کرده است که با اثبات‌گرایی^۴ به مقابله برخیزند و از شناخت‌شناسی ساختارنگر^۵ که به هیچ رویه منفرد و یگانه یا سنت پژوهشی خاصی امتیاز نمی‌دهد، آشکارا حمایت کنند.

۴. دوره بحران بازنمایی. این دوره در اواسط دهه ۱۹۸۰ شروع شده است و می‌تواند به عنوان شروعی برای پیامدهای انواع ابهام‌ها مد نظر قرار گیرد؛ فرایندی که به‌طور غیر قابل اجتنابی منجر به نوعی نیست‌انگاری^۶ روش شناختی می‌شود. اکنون دیگر پژوهشگر بر چه اساسی می‌تواند تصمیم بگیرد که کدام رویکرد را به کار گیرد؟ و چگونه می‌تواند ادعا کند که یافته‌های او دارای دقت، روایی، و صحت هستند؟ پژوهشگر، چگونه می‌تواند خود، متنی را بنویسد؟ پاسخ به این سؤالات به آرامی پدید آمد و مستلزم بازنگری در مسایل اساسی بود. در نتیجه، پژوهشگران کیفی شروع به بررسی اشکال جدیدی از بازنمایی‌ها نظیر اشعار، تصاویر، مکالمات، و داستان‌ها کرده‌اند

1. Blurred genres

2. Geertz

3. humanities

4. Positivism

5. Constructionist epistemology

6. nihilism

(ریچاردسون^۱، ۱۹۹۴).

۵. دورهٔ آخر. این دوره در پژوهش‌های کیفی از طریق رویکردهای عمل‌گراتر، سیاسی‌تر، و کثرت‌گراتر^۲ مشخص می‌شود. البته این طرح پنج مرحله‌ای دنزین و لینکولن (۱۹۹۴α) باید به عنوان شیوه‌ای اکتشافی مدنظر قرار گیرد نه به عنوان حقیقتی همیشگی و لایزال.

ارتباط هرمنوتیک و پدیدارشناسی با رویکردهای کیفی

هرمنوتیک یا علم تأویل متن تلاشی برای واضح ساختن معنا و هدف یک متن است. بنابراین، هدف باید یک متن و یا چیزی شبیه به یک متن باشد که در آن به نحوی اغتشاش، ابهام، تیرگی، تضاد، یا عدم وضوح وجود داشته باشد. هدف‌های تأویل متن وضوح دادن و معنا بخشیدن به پیوستگی و ارتباط موجود در متن است (تیلور^۳، ۱۹۷۱، ص ۳).

علم تأویل متن در یونان باستان و در اسطوره‌شناسی یونان که غیب‌گویان به عنوان فرستادگان خداوند بودند و در بافت تعبیر و تفسیر کتاب‌ها و متون مقدس شکل گرفت. واقعاً پیام خداوند چه بوده است؟ آیا متون و کتاب‌های مقدس به همان‌گونه که از طرف خداوند فرستاده می‌شد به صورت کامل و بدون ابهام به دست مردم می‌رسید؟ رویکرد هرمنوتیک یا علم تأویل متن برای متون مختلف ادبی، تاریخی، و قانونی نیز به کار برده می‌شد. ولی در قرن بیستم هرمنوتیک به مثابه یک روش و حتی روش خاص علوم اجتماعی مدنظر قرار گرفت. نکتهٔ جالب توجه این است که هر متنی در یک بافت تاریخی فرهنگی خاصی شکل می‌گیرد، پس اگر همان بافت خاص را به عنوان بافتی که شکل دهنده آن متن است مدنظر قرار دهیم، متن را به خوبی خواهیم فهمید و متن را در بافت‌های مختلف و به اشکال مختلف تفسیر نخواهیم کرد.

1. Richardson

2. Pluralistic

3. Taylor

باید دانست که هرمنوتیک معنایی فراتر از تفسیر دارد. دو ویژگی اساسی برای متمایز کردن رویکرد هرمنوتیک از رویکرد تفسیری وجود دارد. اول اینکه هرمنوتیک اساساً یک روش آگاهی دهنده فرهنگی - تاریخی است و دوم اینکه هرمنوتیک به عنوان یک نظام برای ایجاد دانش و شناخت معتبر و علمی درباره داده‌هایی که در دسترس عموم است عمل می‌کند. در حالی که در رویکردهای تفسیری وجود هیچ یک از این ویژگی‌ها ضروری نیست. به طور کلی، در هرمنوتیک، پاسخ به سؤال همیشه در یک بافت اجتماعی فرهنگی مرتبط با آن و با تأکید بر دیدگاه مرتبط با بافت و سنت پژوهشگر صورت می‌گیرد.

موقعیت پژوهشگر، خواننده، و متن در رویکرد هرمنوتیک و در پژوهش کیفی در تصویر شماره ۱ نشان داده شده است:

در پژوهش کیفی: متن (مثلاً یادداشت‌های مصاحبه)

پژوهشگر

خواننده (تأکید بر رقابت)

در پژوهش هرمنوتیک: متن (برای مثال کتاب مقدس)

پژوهشگر.....خواننده

(تأکید بر هم فهمی، درک متقابل)

تصویر شماره ۱. نمودار موقعیت خواننده، پژوهشگر، و متن (نقل از مک لئود،^۱ ۲۰۰۱).

اصول اساسی رویکرد هرمنوتیک عبارتند از: (۱) هرمنوتیک فرایند تعبیر و تفسیر یک متن است؛ (۲) چرخه پژوهش هرمنوتیک از طریق حرکت به عقب و جلو بین یک قسمت از متن و کل متن صورت می‌گیرد و منجر به به کسب معنای کلی و کامل متن می‌گردد. سپس این معنای کلی به عنوان چارچوبی برای فهم و تفسیر قسمت یا قسمت‌هایی از متن و تحلیل جزئی از معناها می‌مکن و موجود در بخش‌های کوچک متن مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ و مجدداً از این تفسیرهای جزئی برای تفسیر معنای کلی متن استفاده می‌شود؛ (۳) استفاده از همدلی^۲ برای تعبیر و تفسیر و ایجاد حس شخصی برای فهم دنیای هیجانی و بین فردی و موقعیت تاریخی - فرهنگی شخص یا اشخاصی که متن را ایجاد کرده‌اند؛ (۴) دستیابی به تفسیری جامع و منسجم؛ (۵) صحبت کردن در چارچوب یک سنت به این معنا که پژوهشگر متعلق به یک سنت و جامعه خاص است و هنگام خواندن متن تحت تأثیر باورها، ارزش‌ها و پیش‌داوری‌های خود و سنتی که به آن تعلق دارد قرار می‌گیرد؛ (۶) نوآوری و خلاقیت در تعبیر و تفسیر متن. هرمنوتیک فقط تحمیل کردن گروهی از مفاهیم تفسیری از قبل موجود به متنی خاص نیست، بلکه مستلزم نوعی کشف واقعی است و از طریق ایجاد تمایزات جدید و روابط متقابل موجود در متن به درک ما غنا می‌بخشد؛ و (۷) امتزاج افق‌ها. ملاک هر مطالعه هرمنوتیک این است که هم متن و هم پژوهشگر دچار تغییر شوند. این کار مستلزم حرکت از جایگاه اولیه متن و مفسر به سوی نوعی هم‌جوشی و امتزاج در افق‌های فکری است که منجر به هم‌رأیی در معناها می‌گردد. این موضوع نشانگر آن است که ماهیت پژوهش هرمنوتیک مباحثه‌ای و گفتگویی^۳ است. این اصول هفتگانه منجر به ترکیب و وحدت بخشیدن به اندیشه‌های هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه می‌گردد. هستی‌شناسی اشاره به روش‌های اساسی فهم ماهیت انسان و هسته وجودی او دارد و

1. Mcleod

2. Empathy

3. Dialogical

شناخت‌شناسی اشاره به روشی دارد که افراد از آن طریق درباره جهان و واقعیات آن شناخت کسب می‌کنند.

از این رو، هرمنوتیک هستی‌شناسانه روشی است برای فهم این که به افراد به عنوان اشخاصی که افق‌های معنایی چندگانه‌ای دارند بنگریم و هرمنوتیک معرفت‌شناسانه مجموعه‌ای از نوشته‌های فلسفی است که ارزش‌ها و محدودیت‌های یک رویکرد تفسیری به خلق دانش را مورد بررسی قرار می‌دهد.

قابل ذکر است که ساختارگرایی اجتماعی بیانگر رویکرد معاصر بر علوم اجتماعی است که متکی بر روح سنت هرمنوتیک است. رویکرد ساختارگرایی اجتماعی اساساً انتقادی و غیربنیادی است و به معنای بازگذاشتن تمام ابعاد یک پدیده به موشکافی و بازیابی تفسیری است. همچنین تحقیقات ساختارگرایی اجتماعی دیدگاه تفسیری را وارد بافت تاریخی و فرهنگی می‌کنند که مطالعه در آن صورت گرفته است؛ و به دنبال درک روش‌هایی هستند که از آن طریق جهان توسط فردی که در سنت فرهنگی خاصی زندگی می‌کند هم‌ساختی^۱ می‌شود. از این رو، هم آزمودنی و هم محقق در آن سنت فرهنگی جای می‌گیرند. براین اساس، می‌توان گفت که ساختارگرایی اجتماعی بیان معاصری از هرمنوتیک است.

سخن گفتن از رویکرد پدیدارشناسانه به پژوهش‌های کیفی بدون اشاره به نام هوسرل^۲ تقریباً غیرممکن است. نویسندگان زیادی به تفسیر اندیشه‌های هوسرل در مورد روش‌های پدیدارشناسی پرداخته‌اند. براین اساس، موران^۳ (۲۰۰۰) اعتقاد دارد که هدف پدیدارشناسی ارائه توصیفی جامع از پدیده تجربه روزمره است؛ از این رو، هدف دستیابی به درکی از ساختارهای اساسی خود پدیده است. هوسرل (۱۹۳۸-۱۸۵۹) از اصطلاح «نگرش طبیعی» برای توصیف شبکه‌ای از پیش فرض‌هایی که ما غالباً برای معنادهی به جهان روزانه خود به کار می‌بریم استفاده کرده است. پدیدارشناسی با

1. Co-construction

2. Husserl

3. Moran

استفاده از ایجاد نوعی نگرش متعالی در جست و جوی رفتن به فراسوی این نگرش طبیعی است که از طریق از بین بردن چنین پیش فرض‌هایی به دست می‌آید. این فرایند توسط هوسرل به عنوان مشاهده روشن (دیدن ماهیت اساسی چیزها، دیدن هستی^۱، ماهیت و ذات) توصیف شده است.

یک پدیدار شناس به جای قبول توصیف یا یک تبیینی از یک پدیده به صورت ارزش ظاهری، سعی می‌کند که آن پدیده را از تمام دیدگاه‌ها و ابعاد مورد بررسی قرار دهد (تغییرات تصویری و تجسمی) تا این که بتواند آن ابعاد را در پدیده‌ای که در شرایط خاصی به وجود آمده است، جدا ساخته و متمایز کند و آنهایی را که ثابت باقی می‌مانند تشخیص دهد (جسمی یا ذات). اصطلاح کاهش‌گرایی^۲ پدیدار شناسی برای توصیف کار پدیدار شناختی به کار برده می‌شود که نشانگر هدف کاهش دادن پدیده به ویژگی‌های اساسی و بنیادین آن است. کاهش‌گرایی پدیدار شناختی منجر به آشکار شدن ذات یا ماهیت پدیده از طریق پرده برداری از لایه‌هایی از پیش فرض‌ها و فرافکنی‌هایی می‌شود که مانعی برای این ذات و هستی هستند.

هوسرل سعی نمی‌کند که روشی را برای دست‌یابی به «حوزه پدیداری^۳» یا «نظام ساختاری^۴» ارائه دهد، بلکه تلاش می‌کند که از طریق شکستن «حوزه متعالی تجربه» که طی آن ماهیت اساسی پدیده به‌طور کاملاً بدیهی به حقیقت بپیوندد. هوسرل و سایر پدیدار شناسان براساس طرح این نوع مسافرت شخصی و عقلی می‌خواهند تمام پیش فرض‌ها یا هر پیش فرضی را که ممکن است ارزشمندی و واقعیت را در نهایت حفظ کند، به امید یافتن چیزهایی جدید، رده‌بندی و طبقه‌بندی کنند.

به نظر می‌رسد که خود هوسرل زیاد امیدوار نبود که روش‌های پدیدار شناسی را بتوان به‌طور متناسبی از فلسفه به حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی انتقال داد. برای هوسرل اعتقاد به توصیف پدیدار شناختی در درک بهتر مقوله‌های اساسی

1. essence

2. Reductionism

3. Phenomenal field

4. Construct system

انسان نظیر قصد مندی زمان، رنگ و عدد، نقش مهمی داشت. این درک از طریق به‌کارگیری روش‌های پدیدارشناسی توسط افراد برای تجربه‌های شخصی خودشان، به دست می‌آید. هم‌چنین یک بُعد کل‌نگرانه به رویکرد هوسرل وجود دارد که می‌گوید هیچ حوزه خاصی از تجربه را نمی‌توان بدون بازشناسی ماهیت تجربه شخصی به صورت یک کل مورد بررسی قرار داد. رویکرد هوسرل، خودشناسانه^۱ بود و در خود - تأملی پژوهشگران فیلسوف مستتر بود.

رویکردهای هرمنوتیک و پدیدارشناسی به عنوان هسته‌های اصلی رویکردهای کیفی والش^۲ (۱۹۹۵) اعتقاد دارد که پژوهشگر کیفی فقط از یک روش استفاده نمی‌کند، بلکه او با یک سلسله رویکرد سر و کار دارد. این رویکردها بر بازشناسی معناهای ضمنی و نهفته تاریخی و مفهومی در عمل پژوهش تأکید دارند.

هر فردی که لااقل بخشی از یک پژوهش کیفی را انجام داده باشد می‌داند که انجام یک پژوهش کیفی خوب فقط مستلزم انجام سلسله از دستورالعمل‌های مختلف در زمینه روش این پژوهش نیست. بلکه منبع اصلی کسب دانش و شناخت در پژوهش کیفی درگیری پژوهشگر در فرایند جست و جوی معنا و حقیقت در ارتباط با عنوان پژوهش است. در واقع تلاش برای شناختی است که بینش‌های جدید و مفیدی را ایجاد می‌کند. فرایند شناختن و کسب دانش دارای یک روش عملی است که از شناخت‌شناسی^۳ ریشه می‌گیرد و این شناخت‌شناسی به نوبه خود ریشه در هستی‌شناسی^۴ (گروهی از پیش فرض‌ها درباره ماهیت هستی) دارد. به‌طور مثال، اکثر تصمیم‌های معمول و عادی که توسط پژوهشگران کیفی در ارتباط با راهبردهای نمونه‌گیری، روش‌های جمع‌آوری داده‌ها، روش‌های تحلیل داده‌ها، و انتخاب شکل گزارش دهی یافته‌ها گرفته می‌شود فقط با رجوع به اصول هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی زیر بنایی آنها قابل حل است.

1. Egological

2. Walsh

3. Epistemology

4. Ontology

ارتباط متقابل هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، و روش‌شناسی در سه سؤال مهم و کلیدی زیر قابل‌نمایش است:

۱. سؤال هستی‌شناسانه. ماهیت و شکل واقعیت یا حقیقت چیست و چه چیزی می‌توان درباره آن دانست؟

۲. سؤال شناخت‌شناسانه. رابطه بین کسی که به شناخت دست پیدا می‌کند (شناساگر) و آن چیزی که شناخته خواهد شد چیست و چه چیزی می‌تواند شناخته شود؟

۳. سؤال روش‌شناسانه. پژوهشگر یافته‌هایی را که کشف کرده است چگونه به دیگران انتقال می‌دهد؟ برای پاسخ به این سؤال باید به دو سؤال قبلی رجوع کرد. زیرا روش مناسب با توجه به همگونی و تجانس بین روش علمی و پیش‌فرض‌های زیربنایی هستی‌شناسانه و شناخت‌شناسانه آن انتخاب می‌شود.

به‌طور خلاصه، هدف پژوهش‌های کیفی ایجاد فهم این مطلب است که جهان چگونه ساخته می‌شود.

پدیدارشناسی و هرمنوتیک نیز روش‌های بدیلی برای این کار هستند که با یکدیگر در تضاد قرار دارند. پدیدارشناسی شناخت خود را در یک بافت تاریخی یا اجتماعی زمینه‌یابی یا بافت‌سازی نمی‌کند. در حالیکه هرمنوتیک شناخت را در یک چارچوب فرهنگی و تاریخی زمینه‌یابی و بافت‌سازی می‌کند.

چنانکه مشاهده شد، در قسمت‌های قبل به تعریف و زیربناهای فلسفی و نظری رویکرد کیفی به پژوهش اشاره شد در ادامه نیز به معرفی روش‌های مختلف پژوهش کیفی خواهیم پرداخت.

روش قوم‌نگاری در پژوهش کیفی

قوم‌نگاری را می‌توان به عنوان مطالعه روش زندگی در یک فرهنگ و یا گروهی از افراد تعریف کرد. پژوهش قوم‌نگاری در مقایسه با سنت‌های کیفی دیگر کاملاً شمول

یافته^۱ و در برگرفته است. قوم‌نگاری برای توصیف و فهم جامع «روش زندگی» علاقه‌مند به تمام ابعاد رفتار انسان است، ابعادی نظیر نقش‌ها، تشریفات، سنن، نظام باورها، زبان، مذهب، غذا، تاریخ و محیط فیزیکی. پژوهش قوم‌نگاری به عنوان هنر و علم توصیف یک گروه یا یک فرهنگ تعریف شده است (فیتزمن^۲، ۱۹۹۸). روش اصلی مورد استفاده در پژوهش قوم‌نگاری، مشاهده مشارکتی^۳ است. این روش شامل صرف وقت با افراد، گوش دادن به سخنان آنها، پرسیدن سؤال از آنها، مشاهده آنها و مشارکت در برنامه‌های روزمره و عادی روزانه آنهاست. متن یا داده‌های پژوهش با استفاده از مشاهده مشارکتی تهیه می‌شود و غالباً به شکل یادداشت برداری، ضبط یا نوشتن مکالمات، تصاویر، اسناد و مدارک شخصی، و کارهای هنری و فیزیکی است. روش پژوهش قوم‌نگاری متکی بر کار میدانی است و پژوهشگر کیفی قوم‌نگار اکثر اوقات خود را در میدان می‌گذراند.

روش نظریه‌ی مبنا یا مبتنی بر داده‌ها

تحلیل نظریه‌ی مبنا^۴ یا نظریه‌ی مبتنی بر داده‌ها روشی است که به صورت گسترده‌ای از طرف پژوهشگران کیفی در علوم اجتماعی به کار گرفته می‌شود. بدون شک؛ نظریه‌ی مبنا رهبر بازار پژوهش‌های کیفی است. این روش از کار دو جامعه‌شناس به نام گلیزر و استراس^۵ در دهه ۱۹۶۰، نشأت گرفته است. سه اصل اساسی این روش عبارتند از: (۱) مهم‌ترین تکلیف پژوهشگر کشف کردن روش‌های جدید معنادهی به دنیای اجتماعی است، (۲) هدف از تحلیل ایجاد یک نظریه یا یک چارچوب رسمی برای فهم پدیده‌ی مورد مطالعه است، و (۳) این نظریه باید در اطلاعات مستتر باشد نه این‌که بر آن تحمیل شود. کلید دست‌یابی به یک تحلیل نظریه‌ی مبنای رضایت‌بخش در غرق شدن پژوهشگر در

1. all-encompassing

2. Fetterman

3. participant observation

4. Grounded theory

5. Glaser & Strauss

اطلاعات و یافته‌ها نهفته است. بر خلاف روش‌های کیفی دیگر که تأکید زیادی بر انعطاف‌پذیری پژوهشگر دارند، رویکرد نظریه‌مبنا بر این موضوع تأکید نمی‌کند. ویژگی خاص و متمایزکننده سنت نظریه‌مبنا مربوط به این نگرش است که کار تحلیل به تنهایی بهترین کار است و فقط از طریق غرق شدن کامل یک فرد دارای انگیزش بالا در مطالب است که می‌توان به میزان رضایت بخشی از اشباع نظری دست یافت.

استراس و کوربین^۱ (۱۹۹۰) مراحل زیر را برای انجام مطالعه نظریه‌مبنا پیشنهاد کرده‌اند:

۱. پژوهشگر سؤالی را برای پژوهش انتخاب می‌کند که گسترده، تشریحی، و عمل‌مدار است. به‌طور مثال، پرسش پژوهش می‌تواند به‌صورت زیر باشد؛ زنان چگونه با حاملگی توأم با یک بیماری مزمن مقابله می‌کنند؟

۲. گروهی از افراد یا موقعیت‌هایی که نشان‌دهنده موارد مختلفی از این سؤال هستند، انتخاب می‌شوند. به‌طور مثال، اطلاعاتی در مورد ۸ تا ۲۰ نفر آزمودنی جمع‌آوری می‌شود.

۳. پژوهشگر قبل از جمع‌آوری اطلاعات هیچ‌گونه تلاشی برای مرور و مطالعه منابع نمی‌کند. هدف روی آوردن و توجه به پدیده با ذهن باز و روشن بدون هیچ ذهنیت قبلی پدیده است به‌طوری که مقوله‌ها و مطالب از خود پدیده ناشی شوند نه اینکه بر آن تحمیل گردند.

۴. فرایند جمع‌آوری یافته‌ها و تحلیل آنها به‌صورت همزمان رخ می‌دهد. در صورت امکان هر مشاهده یا مصاحبه بلافاصله تحلیل و تفسیر می‌شود.

۵. انتخاب پاسخ‌دهندگان یا موردها براساس علاقه‌مندی نظری صورت می‌گیرد نه بر اساس نمونه‌گیری تصادفی.

۶. جمع‌آوری داده‌ها وقتی خاتمه می‌یابد که نظام مقوله‌ها یا نظریه اشباع شده باشد؛ به عبارت دیگر، زمانی این اتفاق می‌افتد که پژوهشگر بتواند اندیشه‌های جدید یا

- بیتش‌های تازه‌ای را از مصاحبه یا مشاهده به دست آورد.
۷. پژوهشگر مطالب را می‌خواند و در فرایند کدگذاری باز، درگیر و مشغول می‌گردد.
۸. تا جایی که ممکن است مقوله‌ها به صورت فرایندها یا فعالیت‌ها چارچوب‌گذاری می‌شوند.
۹. مقوله‌های ایجاد شده فایل بندی شده و سپس مقوله‌های سطح بالا مشخص می‌گردند.
۱۰. رابطه بین مقوله‌ها از طریق فن «کدگذاری محوری» کشف می‌شوند.
۱۱. طی یک فرایند مقایسه ثابت، معنای تمام مقوله‌ها با یکدیگر مقایسه می‌شوند.
۱۲. با استفاده از تمام مراحل جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل آنها، دیاگرام‌هایی به تصویر کشیده می‌شوند.
۱۳. یک مقوله اصلی پدیدار می‌شود که معنای پدیده مطالعه شده را به عنوان یک کل القاء می‌کند.
۱۴. تحلیل نوشته شده و ثبت می‌گردد.

روش تحلیل مکالمه، گفتمان، و داستان

تحلیل مکالمه^۱. در ابتدای قرن بیستم، ویتگنشتاین^۲ و فلاسفه دیگر مطرح کردند که وقایع اجتماعی و بین فردی که افراد آنها را تجربه کرده و از طریق آن و با آن زندگی می‌کنند در وهله اول با استفاده از زبان ساخته و پرداخته می‌شوند. این به معنای آن است که زندگی یک بازی زبانی است. بنابراین، روش‌هایی که افراد از آن طریق زبان را به کار می‌گیرند تا رخدادها را کشف کنند مورد توجه قرار گرفت. رویکرد با نفوذ دیگری که در این حوزه پژوهشی مطرح شد، روش شناسی قومی^۳ بود که ارتباط داشت. وی با کار

1. Conversation

2. Wittgenstien

3. Ethnomethodology

گارفینکل^۱ (۱۹۶۷) بود. او بر فهم فرایندهای خرد و کوچک جهت استدلال و توجیه عملی زندگی روزانه تأکید می‌کرد. در حالیکه سایر قوم‌روشناسان بر مشاهده رفتار افراد تأکید دارند (هم‌چنین به گوش دادن به سخنانی که درباره اعمال خود می‌گویند)، گروه دیگری بر تحلیل سخن، صحبت و بر تحلیل شیوه‌هایی که از آن طریق روابط و تجارب توسط صحبت کردن ساخته می‌شوند تأکید می‌ورزند.

بسیار مهم است که در تحلیل مکالمه از آوانویسی مکالمه واقعی به عنوان داده استفاده کنیم و تا آنجایی که ممکن است پویایی‌های موجود در مکالمه یا متن نوشته شده را مدنظر قرار دهیم. پویایی‌هایی نظیر مکث کردن، تأکیدها، همپوشی‌ها، تکرارها، توقف‌ها، سکوت‌ها، و غیره. فرایند تحلیل مکالمه شامل جمع‌آوری اولیه اطلاعات به شکل آوانویسی و سپس انتخاب و گلچین کردن از میان مطالب است. هریتیج^۲ (۱۹۹۷) سازه‌های کلیدی و اصول اصلی را در تحلیل مکالمه شامل موارد زیر می‌داند:

۱. سازمان و چگونگی تغییر دادن سخن. قواعد عوض شدن سخن کدامند؟ زمانی که گوینده از این قواعد استفاده می‌کند چه رخ می‌دهد؟
۲. کدام نوع از زنجیره و توالی مکالمه را می‌توان مشاهده کرد؟ تحلیل این زنجیره‌ها را می‌توان به صورت بخش‌های جزئی تشکیل دهنده آنها انجام داد. به‌طور مثال، تحلیل یک زنجیره مکالمه که توسط هریتیج (۱۹۹۷) صورت گرفته شامل یک بخش «بازکردن»، سپس بخش «شروع مشکل» و در نهایت بخش «عرضه آ» است (برای حل مشکل چه کاری می‌توان انجام داد) و به دنبال آن بخش خروج یا «بستن» قرار دارد.
۳. توجه به انتخاب لغوی یا اصطلاح. گوینده ممکن است با توجه به بافت نهادی خویش از کلمات و اصطلاحات توصیفی مختلفی کمک بگیرد؛ به‌طور مثال، مراجع ممکن است در مکالمات خود از کلمه «بی‌حالی و بی‌حوصلگی» استفاده کند، اما این کلمه در بافت درمان تبدیل به «افسردگی» شود.

1. Garfinkel

2. Heritage

3. Disposal

۴. عدم تقارن‌ها در تعامل. در مکالمه‌های روزمره بر حسب موقعیت و شرایط، عدم تقارن‌ها اشکال مختلفی به خود می‌گیرند. به‌طور مثال، در مکالمهٔ بیمار و پزشک، پزشک ممکن است سؤالاتی را از بیمار بپرسد و بیمار به آنها پاسخ دهد، اما اگر بیمار سؤالی از پزشک بپرسد ممکن است پزشک از پاسخ دادن به آن خودداری کند.

تحلیل گفتمان^۱. تحلیل گفتمان روشی برای مطالعهٔ معنا دهی است که در سال‌های اخیر در روانشناسی اجتماعی رایج شده است. تحلیل گفتمان را می‌توان به عنوان شکلی از روانشناسی اجتماعی دانست که برخی روش‌ها و اندیشه‌های خود را از تحلیل مکالمه گرفته و آنها را به حوزه‌های جدیدی گسترش داده است. در عین حال؛ تحلیل گفتمان به طرف استفاده از منابع دیگر تأثیر، نظیر نشانه‌شناسی^۲ و تا حدودی روان تحلیل‌گری کشیده شده است.

به یک معنا تحلیل گفتمان در مخالفت با جریان روانشناسی اجتماعی آزمایشی اثبات‌گرا رشد یافته است. آنهایی که در حوزهٔ تحلیل گفتمان فعالیت دارند، از طریق ساختارگرایی اجتماعی گسترده در مخالفت با سنت حاکم بر روانشناسی اجتماعی مشخص می‌گردند. در سنت تحلیل گفتمان تفاوت‌های مهمی از نظر تأکید و توجه و رویکرد وجود دارد. پاتر، و ترل، و ادواردز^۳ (۱۹۹۵)، به نقل از مک لئود، (۲۰۰۱) متمرکز بر تحلیل‌های جزئی مکالماتی هستند که به طور طبیعی صورت می‌گیرد، در حالی که بیلینگ^۴ (۱۹۸۷)، به نقل از مک لئود، (۲۰۰۱) رویکردی را ارائه کرده است که مبتنی بر مفاهیم علم معانی بیان^۵ در درک طرقتی است که افراد با استفاده از آن وضعیت خود را در ارتباط با گفتمان‌های بدیل مشخص می‌کنند. کار پارکر (۱۹۹۹)، به نقل از مک لئود، (۲۰۰۱) به‌طور کاملاً آشکارتری سیاسی و روان تحلیل‌گرانه است و تا حد زیادی متمرکز بر عدم ساخت‌گرایی نقادانهٔ پدیدهٔ اجتماعی در مقیاس بزرگ است و توجه کمی

1. Discourse

2. Semiotics

3. Potter, Wehterell & Eduwards

4. Billig

5. rhetoric

به نمونه‌های خاصی از استفاده از زبان شده است.

بسیار مهم است که بدانیم تحلیل گفتمان نمی‌تواند بیانگر یک حالت یا شرایط منفرد و یگانه باشد. در واقع تحلیل گفتمان یک رویکرد یا یک حالت است نه یک روش خاص. تحلیل گفتمان برای انجام پژوهش‌ها و مطالعات تأکید خود را بر توانایی محقق جهت فهم ایده‌های اساسی موجود در تحلیل گفتمان می‌گذارد تا بر تسلط یافتن پژوهشگر بر تکنیک‌ها و فنون پژوهشی خاص. در هیچ کجا، طرفداران تحلیل گفتمان روش‌های پژوهشی خود را بصورت مشخصی ارائه نکرده‌اند و یا مشخص نکرده‌اند که از چه دستورالعمل‌هایی برای انجام پژوهش خود استفاده می‌کنند.

تحلیل داستان. تحلیل مکالمه و تحلیل گفتمان دو نوع از پژوهش‌های زبانی^۱ هستند، سومین نوع پژوهشی که براساس نوعی چارچوب و دیدگاه زبانی طراحی شده است، تحلیل داستان است. اندیشه اصلی رویکرد تحلیل داستان تأکید بر این نکته است که افراد به صورت گسترده‌ای به تجارب خود معنا می‌دهند و تجارب خود را با استفاده از داستان و به شکل داستان به دیگران منتقل می‌کنند. روانشناسان و متخصصان علوم اجتماعی برای ایجاد و خلق نظریه‌های عملی انتزاعی تلاش خود را حول و حوش متغیرهایی که به عنوان داستان، حکایت، و قصه گویی مدنظر قرار می‌گیرند تنظیم می‌کنند. تقریباً در سال‌های دهه ۱۹۷۰ بود که علوم اجتماعی و روانشناسی به داستان و حکایت علاقه‌مند شده و این علاقه‌مندی فزاینده به داستان و حکایت به عنوان شیوه‌ای برای دستیابی به شناخت و دانستن مطرح گردید. در تحلیل داستان حکایت‌هایی که توسط آزمودنی‌ها یا پاسخ‌دهندگان پژوهش بیان می‌شوند، منبع اصلی و اولیه اطلاعات محسوب می‌شود.

در سال‌های اخیر، دو روش کلی در تحلیل داستان مطرح شده است. اولین روش مرتبط با تحلیل داستان زندگی افرادی است که خود طی مصاحبه‌ها این داستان‌ها را بیان

1. discursive

کرده‌اند، این شیوه می‌تواند به عنوان شکلی از پژوهش‌های تاریخچه‌ای در زندگی مد نظر قرار گیرد. دومین روش تحلیل داستان متمرکز بر فهم فرایند داستان‌گویی در درمانگری با استفاده از تحلیل مطالب ثبت شده و نوشته شده در جلسات درمانی است. رایس من^۱ (۱۹۹۳) اصول اساسی تحلیل داستان را به شرح زیر استخراج کرده است:

۱. استفاده از برنامه مصاحبه‌ای برای اینکه گوینده تشویق به گفتن داستان گردد.
۲. اطلاعات مصاحبه‌ای از تعدادی آزمودنی (پاسخ دهنده) جمع‌آوری می‌شود تا بتوان فهمی از موضوعات و تجارب مختلف به دست آورد.
۳. تعداد محدودی از گویندگان و پاسخ دهندگان مهم انتخاب می‌شوند، به طوری که داستان‌های آنها را بتوان به عنوان داستان‌های «نوعی» که نمونه‌ای از موضوعات گسترده‌تر هستند مدنظر قرار داد.
۴. مطالب مصاحبه‌ای این گویندگان مهم انتخاب شده، برای یادداشت برداری مفصل‌تر و خواندن دقیق‌تر مدنظر قرار می‌گیرند.
۵. داستان‌های نمونه از میان این مصاحبه‌ها برای استفاده در گزارش دهی در مقاله و پژوهش انتخاب می‌شوند.
۶. گزارش در مقاله شامل متن اصلی، کامل و بدون دست‌کاری داستان است، به طوری که مجدداً بتوان آن را مورد بازنویسی کامل قرار داد.
۷. هدف تحلیل، کمک به خواننده برای فهم عمیق معنای تجارب گوینده داستان است.

در قسمت‌های قبل مبانی فلسفی و رویکردهای مختلف به پژوهش کیفی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، اگرچه پژوهش کیفی نوعی رویکرد عام^۲ پژوهشی است، همیشه مسائلی در ارتباط با روایی و صدق^۳ در پژوهش‌های کیفی وجود داشته است که در قسمت بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

1. Riessman

2. Generic

3. Validity & truth

روایی و صدق. چالش بزرگی که پیش روی پژوهشگران کیفی قرار دارد ایجاد توافق در مورد ملاک‌هایی است که برای قضاوت در مورد کیفیت بخش‌هایی از پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرند. در پژوهش‌های کمی، توافق گسترده‌ای در زمینه روش‌های مختلف کنترل کیفی پژوهش بخصوص در مورد سازه‌هایی نظیر روایی، پایایی، روش نمونه‌گیری، توان آماری وجود دارد. ابعاد مختلف مطالعات کمی می‌تواند به‌طور همگونی توسط ارزیابان بیرونی هنگام قضاوت در مورد درستی یا نادرستی فرایند تحقیق، مورد بررسی قرار گیرند. به‌طور مثال، نوع آزمون آماری مورد استفاده در هر پژوهش کمی مرتبط با پیش فرض‌های خاصی در مورد توزیع داده‌ها و مقیاس‌های اندازه‌گیری در آنهاست.

به‌طور کلی گروه کاملاً مشخص و رایجی از ملاک‌های روایی وجود دارد که به‌طور معمول توسط پژوهشگران کمی به کار برده می‌شود، در حالیکه در پژوهش‌های کیفی شرایط کاملاً متفاوت است. یافته‌های مطالعات کیفی با استفاده از مشغولیت شخصی و فعالانه محقق با پدیده مورد مطالعه و براساس علاقه شخصی او جمع‌آوری شده است. پس غیر قابل اجتناب است که یافته‌ها تا حدودی تحت تأثیر رویکرد خاص محقق قرار گیرد. انواع مصاحبه‌هایی که در پژوهش کیفی مورد استفاده قرار می‌گیرند تحت تأثیر حضور محقق و میزان مهارت او هستند. انواع مقوله‌ها و طبقاتی که در تحلیل نظریه مبنا مشخص می‌شوند، وابسته به نظام زبانی و جهان بینی خاص تحلیل‌کننده هستند. برای این اساس، چگونه می‌توان پایایی^۱ نتایج مطالعات کیفی را تعیین کرد؟ در حالیکه پایایی به صورت به‌دست آوردن نتایج یکسان در زمان‌های مختلف و توسط پژوهشگران متفاوت تعریف شده است. همچنین روایی^۲ اشاره به توان اندازه‌گیری دقیق و عینی پدیده‌ها دارد. در اندازه‌گیری ویژگی‌های فیزیکی وسایل معتبری وجود دارد که منجر به اندازه‌گیری دقیق و عینی می‌شود. اما در پژوهش‌های کیفی در زمینه مفهوم روایی با دو مشکل اساسی مواجه هستیم، اولاً برای محققانی که معتقد به رویکردهای ساختارنگر،

1. Reliability

2. Validity

ساختارنگری اجتماعی، و یا هرمنوتیک هستند، این پیش فرض که واقعیت بیرونی واحد، قابل شناخت، و ثابتی وجود دارد، بی‌معناست، بلکه این افراد معتقدند که واقعیت در ذهن فرد ساخته می‌شود و کاملاً نسبی است و ثبات و قطعیت ندارد. از این رو، تجارب و واقعیت‌ها به یک روش ساخته نمی‌شوند. ثانیاً حتی اگر به خاطر اهداف عملی، فرض شود که یک واقعیت خارجی عینی وجود داشته باشد، علایم و نشانه‌هایی که برای مشخص کردن و تعریف این واقعیت مورد استفاده قرار می‌گیرند کلمات هستند نه اعداد و ارقام. بنابراین، هر نوع بازنمایی زبانی از وقایع و تجارب متکی بر نوعی زبان است که ممکن است دارای ابهام، ساختار داستان‌گونه، حکایتی و تمثیلی باشد. براساس این دو مشکل، ارزیابی میزان دقت و روایی نتایج به دست آمده از پژوهش‌های کیفی کاری سخت و تا حدودی غیرممکن است. زیرا محققان کمی نهایتاً از طریق مقایسه گروه‌های نمرات در مورد روایی و پایایی به توافق می‌رسند، در حالی که محققان کیفی فقط قادرند به مقایسه کلمات بپردازند، کلماتی که لغزنده، انعطاف‌پذیر، و بی‌ثبات هستند.

با این حال، برای پاسخ به این سؤال که چگونه کیفیت یک پژوهش کیفی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد دو راهبرد وجود دارد. اولین راهبرد به اصول معرفت‌شناسی اشاره دارد. هوارد^۱ (۱۹۸۵) این ارزش‌های معرفت‌شناختی را به صورت زیر تعریف کرده است: ارزش‌های معرفت‌شناختی آن دسته از ملاک‌هایی هستند که توسط دانشمندان برای انتخاب تبیین‌های نظری مختلف به کار می‌روند. بارزترین این ارزش‌ها دقت پیش‌بینی است. اگرچه در مراحل اولیه یک نظریه تا حدودی باید بی‌دقتی تحمل گردد، اما در طولانی مدت برای این که نظریه قابل قبول گردد باید دارای دقت پیش‌بینی باشد. دومین ارزش پیوستگی و انسجام درونی است. یک نظریه باید کاملاً انسجام داشته باشد و هیچ نوع همگونی منطقی یا همبندی‌های تبیین نشده‌ای نداشته باشد. سومین ارزش مطلوب تجانس و همگونی بیرونی است. نظریه باید با سایر نظریه‌ها تجانس داشته باشد و

1. Howard

همچنین با سوابق عمومی انتظارات علمی همگون باشد. نظریه‌هایی که با سایر نظریه‌های مورد قبول در یک حوزه تضاد دارند، موضوعی برای شکاکیت هستند. توان وحدت بخشیدن چهارمین ویژگی ارزشی نظریه‌های علمی است که شامل توانایی برای وحدت بخشیدن به حوزه‌های مختلف دانش قبلی است. ملاک مهم دیگر باروری^۱ است. نظریه‌ها تنها به این دلیل که پیش‌بینی‌های صحیح و جدیدی می‌کنند بارور نیستند، بلکه به این دلیل که ممکن است شبیه به یک استعاره ادبی عمل کنند و برای دانشمندان منابع تصویری برای غلبه بر اصول غیر متعارف فراهم کنند و گستره‌ای جدید و قدرتمند از دانش را بسازند، بارورند. آخرین ارزش، سادگی یا ساده‌سازی^۲ است که اگرچه کمتر از سایر ارزش‌ها توسط فیلسوفان معاصر پذیرفته شده است، هنوز جایگاه خاصی در میان دانشمندان دارد.

اگر پژوهش کیفی از مفاهیمی چون "چارچوب تفسیری"، "مقوله‌های اصلی در نظریه مبنا" یا "توصیف پدیدار شناختی" به عنوان نظریه و در مکان نظریه استفاده می‌کند، می‌توان از ارزش‌های هفت‌گانه معرفت شناختی هوارد (۱۹۸۵) به خوبی استفاده کرد. لذا مطالعه کیفی باید مبتنی بر موارد زیر باشد: (۱) دقت پیش‌بینی؛ (۲) پیوستگی و ارتباط درونی؛ (۳) تجانس و همگونی بیرونی؛ (۴) توان وحدت بخشیدن؛ (۵) باروری؛ و (۶) سادگی یا ساده‌سازی.

راهبرد دوم به حفظ معیارها و ملاک‌ها در پژوهش کیفی اشاره دارد. بنابراین، شامل تعریف و مشخص کردن گروهی از ملاک‌ها و روش‌هایی است که مخصوص پژوهش کیفی هستند. این ملاک‌ها شامل تمرکز و تأکید بر وضوح توضیحات و روش‌های مورد استفاده، ارائه شواهد و مدارک کافی، وجود اعتبار در اسناد با استفاده از واری‌های اعضا (از پاسخ دهندگان پرسید آیا با آنچه یافته شده است موافق هستند یا خیر)، سه‌وجهی ساختن (مقایسه نتایج به دست آمده از منابع اطلاعاتی مختلف)، سودمندی عملی (که

1. Fertility

2. simplicity

از جمله مهم‌ترین ملاک‌های روایی است) و تراوایی^۱ یا بازبودن محقق نسبت به بینش‌های جدید هستند (مک لثود^۲، ۲۰۰۱).

رابطه بین پژوهش‌های کیفی و کمی. اخیراً استفاده از کثرت‌گرایی روش‌شناختی در پژوهش‌های کیفی رو به افزایش است. اما معنای کثرت‌گرایی چیست؟ به کارگیری همزمان روش‌های کمی و کیفی در مطالعات پژوهشی براساس هدف و سؤال پژوهش به معنای کثرت‌گرایی است. اندیشه اصلی در کثرت‌گرایی روش‌شناختی مبتنی بر این اعتقاد است که روش‌شناسی‌های مختلف کمی و کیفی نقاط ضعف و نقاط مثبت مختلفی دارند. بنابراین، برای رفع این نقاط ضعف‌ها بهتر است که از هر دو رویکرد کمی و کیفی در پژوهش استفاده شود. با این حال، مشکلاتی درباره دیدگاه کثرت‌گرایی روش‌شناختی وجود دارد که عبارتند از:

۱. قواعد معرفت‌شناختی. پژوهش‌های کیفی مبتنی بر رویکردهای فلسفی نسبی‌گرا هستند که فرد را به عنوان یک فرستنده پیام در نظر می‌گیرند که باید به‌طور عمیق مورد مطالعه قرار گیرد. این فرد یا شخص است که مورد مطالعه و بررسی است. در حالیکه فلسفه زیربنایی پژوهش‌های کمی مبتنی بر اثبات‌گرایی^۳ بوده که شامل اعتقاد به وجود یک واقعیت عینی، منفرد، و قابل شناخت و کنترل متغیرهای علت و معلولی است.

۲. قواعد روش‌شناختی. پژوهش‌های کیفی و کمی از نظر به‌کارگیری قواعد روش‌شناختی متفاوت هستند. به‌طور مثال، در پژوهش‌های کمی حجم نمونه بزرگ و انتخاب شده به‌صورت تصادفی ارجحیت دارد، زیرا حجم نمونه با توان آماری رابطه داشته و قابلیت پایایی را در نمایش تفاوت‌ها نشان می‌دهد. در حالیکه بالعکس در پژوهش‌های کیفی حجم نمونه بزرگ منجر به تحلیلی می‌شود که یا خیلی سطحی است یا ناقص است. همچنین در پژوهش‌های کمی فرضیه‌ها و روش‌ها از قبل تعیین می‌شوند و هدف آزمودن فرضیه‌ها در ارتباط با نظریه‌های موجود قبلی است. در حالیکه در پژوهش‌های

1. Permeability

2. Mcleod

3. positivism

کیفی بر انعطاف‌پذیری در روش و باز بودن نسبت به ظهور سؤالات و فرضیه‌های جدید تأکید زیادی می‌شود.

۳. مهارت‌ها و طرح فکری^۱ پژوهشگر. پژوهش کمی و کیفی هر دو مستلزم روش‌های مختلف مشاهده و نگریستن به جهان و پدیده‌ها هستند. تجربه غوطه‌ور شدن و تأمل در نظام معنایی آزمودنی‌های پژوهش به‌طور عمیق و گسترده براساس استفاده از مصاحبه، مشاهده، مطالعه، و مطالعه مجدد یادداشت‌ها کاملاً متفاوت از تجربه تحلیل آماری مجموعه‌ای از اعداد و ارقام و داده‌هاست، آن هم با استفاده از رایانه. در این زمینه منطق پژوهش کمی استنتاج و آزمون فرضیه است، ولی منطق پژوهش کیفی تأکید بر قیاس و استقراء است. حتی روش گزارش دهی و ثبت یافته‌های پژوهش در این پژوهش‌ها با یکدیگر متفاوت است و ملاک‌های مختلفی برای نوشتن مقاله‌های کمی و کیفی مطرح است.

با این حال، محققان علاقه‌مند به روش‌های ترکیبی کمی و کیفی از چهار اصل اساسی و مهم استفاده می‌کنند:

۱. استفاده از روش‌های کیفی در بخش اولیه برنامه تحقیق جهت ارائه تبیین‌های توصیفی و مشخص کردن موضوعاتی که می‌تواند اساسی را برای کمی سازی‌های بعدی شکل دهد.

۲. استفاده از یافته‌های کمی به عنوان پایه و اساسی برای انتخاب مواردی که نیاز به تحلیل کیفی گسترده‌تری دارند. از این اصل می‌توان در دامنه گسترده‌ای از موقعیت‌ها استفاده کرد.

۳. استفاده از ترکیبی از فنون مختلف کیفی و کمی در تحقیقات مطالعه موردی. یک مطالعه موردی خوب مبتنی بر توانایی ترکیب و مقایسه منابع مختلفی از شواهد برای آن مورد خاص است.

۴. وارد کردن سؤالات باز پاسخ در پرسشنامه‌های مورد استفاده در تحقیقات کمی.

این راهبرد برای ذهن کثرت‌گرای محققانی که اساساً علاقه‌مند به تحقیقات کمی هستند، پیشنهاد می‌گردد. با این حال، به کارگیری این راهبرد به طور موفقیت‌آمیز کار مشکلی است. به طور مثال، وقتی که آزمودنی‌ها به چند سؤال تستی پاسخ دهند، معمولاً یک سؤال باز پاسخ را فراموش کرده یا پاسخ‌های تکراری به آن می‌دهند.

براین اساس، مشاهده می‌شود که کثرت‌گرایی روش شناختی دارای فواید عملی است، به شرط آنکه به طور مناسبی به کار گرفته شود. یکی از اصول موفقیت در این زمینه پیوستگی و انسجام مفهومی است. اگر یافته‌های کمی و کیفی، موضوعات نظری یکسان یا مشابهی را دنبال کنند به سادگی قابل ترکیب هستند.

خلاصه و نتیجه‌گیری

اخیراً پژوهش‌های کیفی به طور افزایشی در روانشناسی جا افتاده‌اند و احتمالاً یکی از دلایل گسترش آنها در روانشناسی وجود برخی محدودیت‌های موجود در پژوهش‌های کمی در ارتباط با پارادایم‌های مسلط بر روانشناسی، بخصوص در روانشناسی اجتماعی و مطالعه پدیده‌های اجتماعی بوده است. در پژوهش کیفی بررسی معنایی، درک عمیق و همه جانبه پدیده‌ها، مطالعه پدیده‌ها در بافت و موقعیت طبیعی آنها مورد تأکید قرار می‌گیرد. از روش‌های مختلفی نیز استفاده شود، از جمله روش قوم‌نگاری، تحلیل محتوی، تحلیل مکالمه، سخن و داستان و نظریه مبنا یا مبتنی بر داده‌ها، هرکدام بر رویکردهای فلسفی خاصی مبتنی هستند. به طور کلی اندیشه اصلی و فلسفه زیربنایی پژوهش‌های کیفی مبتنی بر این اعتقاد است که یک واقعیت ثابت، منفرد و یگانه عینی وجود ندارد و هدف پژوهش طرح نظریه‌هایی در مورد آزمودنی‌هاست که در داده‌ها یا اطلاعات جمع‌آوری شده مستتر شده‌اند. ملاک‌های ارزیابی پژوهش‌های کیفی با ملاک‌های ارزیابی پژوهش‌های کمی متفاوتند. این ملاک‌ها عبارتند از: نزدیک بودن به داده‌ها و یافته‌ها، شفاف بودن فرایند تحلیل، ثبت مشاهدات، مصاحبه‌ها و بیانات آزمودنی‌ها به طور دقیق، قابلیت انتقال داده‌ها، و سه‌وجهی بودن (مقایسه داده‌های به‌دست آمده از منابع مختلف، محققان مختلف و روش‌های مختلف، برای نمایش

اعتبار داده‌ها و یافته‌ها). اگرچه تفاوت‌های روش شناختی و معرفت شناختی بارزی در زمینه پژوهش‌های کیفی و کمی وجود دارد، اما امروزه اعتقاد بر این است که این دو رویکرد پژوهشی می‌توانند مکمل یکدیگر باشند.

مآخذ

- Denzin, N. K. & Lincoln, Y. S. (1994 a). *Handbook of Qualitative Research*. Thousand Oaks, CA: Sage.
- Fetterman, D. M. (1998). "Ethnography", in J. L. Bickman and P. J. Rog (Eds), *Handbook of Social Research methods*. Thousand Oaks, CA: sage.
- Garfinkel, H. (1967). *Studies in Ethnomethodology*. Englewood cliffs, Nj: prentice-Hall.
- Geertz, C. (1983). "Local Knowledge: further Essays in interpretir Anthoropology". *American Psychologist*, 4., 266-275.
- Heritage, J. (1997). "Conversation Analysis and institional Talk: analysing data". in D. Silverman (ed.) *Qualitative Research: Theory and method*. London: sage.
- Howard, G. S. (1985). "The Role of Valus in the science of psychology". *American Psychologist*, 40, 255-262.
- McLeod, J. (2001). *Qualitative Research in Counselng and Psychotherapy*. London, Thousand oaks, NewDelhi, Sage.
- Moran, D. (2000). *Introduction to Phenomenology*. London: Routledge.
- Riessman, C. K. (1993). *Narrative Analysis*. London: Sage.
- Richardson, L. (1994). "Writing a method of inquiry". in N. k. Denzin and Y. S. Lincoln (eds.), *Hand book of Qualitative Research. Thousand Caks*. CA: Sage.
- Silverman, D. (1998). *Harry Sacks: Social Science and conversation Analysis*. New York: Oxford University Press.
- Strauss, A. & Corbing, J. (1990). *Basics of Qualitative Research: Grounded Theory and Techniques*.

London: Sage.

Taylor, C. (1971). "Interpretation and the science of man". *Review of Metaphysics*, 25, 3-51.

Walsh, R. A. (1995). "The approach of the human science researcher: implications for the practice of qualitative research". *Humanistic Psychologist*, 23, 332-344.